



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۴ اسفند ۱۴۰۰

مصادف با: ۱۲ شعبان ۱۴۴۳

موضوع جزئی: عقد نکاح - اقسام نکاح - بررسی مشروعیت نکاح منقطع - ادله مشروعیت - دلیل دوم: روایات

کلام صاحب جواهر و بررسی آن - نتیجه نهایی

جلسه: ۹۶

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

نتیجه بحث درباره نکاح منته از حیث مشروعیت و استحباب این شد که اصل مشروعیت نکاح منقطع مسلم است و اباحه آن مطلقاً قابل اثبات است و روایات فراوانی - علاوه بر برخی آیات - بر این مطلب دلالت دارد. لکن گفتیم در مورد استحباب، روایات دال بر استحباب بر دو دسته هستند؛ نظر ما مجموعاً این شد که شاید بتوانیم به استحباب مطلقاً قائل شویم. چون در برخی روایات قیودی ذکر شده که با ملاحظه آن قیود معلوم می‌شود استحباب بر مدار مخالفت با منکران و مقابله با اهل بدعت و به عنوان جلوگیری از اماتة این حکم الهی بیان شده است.

کلام صاحب جواهر

لکن از کلام صاحب جواهر استفاده می‌شود که استحباب اطلاق دارد؛ مگر اینکه عوارض و مفسدی پیش آید که به واسطه آن عوارض و مفسد مثل هر مستحب دیگر قهراً استحباب ساقط شود. من نکته‌ای که صاحب جواهر براساس آن قائل به استحباب به نحو مطلق شده، ذکر می‌کنم و اتفاقاً از همان می‌خواهم استفاده کنم که استحباب مطلق نیست. می‌فرماید: «و قد ظهر لک من ذلک کله أنه لا إشکال فی إباحتها، بل لا یبعد استحبابها مؤكداً». در مورد اباحه می‌فرماید لا اشکال، اما در مورد استحباب منته می‌فرماید «لا یبعد استحبابها مؤكداً بمعنی رجحانها من حیث خصوصیتها»، یعنی استحباب و رجحان دارد به خاطر ویژگی که در منته وجود دارد؛ آن خصوصیت چیست؟ «لکونها من شعار الایمان و علامات المؤمن، و لما فیها من الرد علی من نهی عنها و حرما فان المباح یصیر مندوباً بتحريم أصحاب البدع، كما یصیر بایحابهم إیاه مکروها قمعا لآثار البدعة». ایشان می‌فرماید رجحان منته به خاطر خصوصیتی است که در آن هست، و آن اینکه منته شعار شیعه و از علامات شیعه است؛ دوم اینکه چون ردّ بر محرمین و نهی کنندگان از این عمل است؛ چون اگر عملی مباح باشد به سبب تحریم اصحاب بدعت مستحب می‌شود. عمل مباح را اگر اصحاب بدعت تحریم کنند، مستحب می‌شود. چنانچه اگر آنها واجب کنند چیزی را، مکروه می‌شود. برای اینکه آثار بدعت قلع و قمع شود. پس ایشان در باب استحباب کأن قائل به استحباب به نحو مطلق است و می‌گوید خصوصیتی که در نکاح منقطع وجود دارد اقتضا می‌کند بگوییم مستحب است. البته ایشان روایاتی را هم بعد ذکر می‌کند و از آنها جواب می‌دهد.

با توجه به آنچه که قبلاً گفتیم، این بیانی که ایشان دارد اتفاقاً مؤید و مؤکد نکته‌ای است که عرض کردم. عملی اگر در یک ظرف و شرایط خاصی شعار شیعه باشد، یعنی به این عنوان و با این وجه انجام پذیرد، این می‌تواند رجحان پیدا کند. اگر به

عنوان مخالفت با بدعت و در مقابل نهی کنندگان و تحریم کنندگان صورت بگیرد، این واقعاً یک مبارزه عملی با اهل بدعت است و رجحان پیدا می‌کند. ولی این فی زماننا هذا از شعار شیعه بودن خارج شده، الان کسانی که اینها را انجام می‌دهند یا در جامعه شیعی این به عنوان علامت شیعه محسوب نمی‌شود. کاری که الان به این عنوان انجام می‌شود در مبارزه با بدعت و مقابله با نهی کنندگان تلقی نمی‌شود. وصف مبارزه با اهل بدعت، مقابله با نهی و تحریم و علامت بودن و پرچم بودن شیعه هرگاه محقق شود می‌توانیم بگوییم استحباب ثابت است. اما این یک امر دائمی نیست و در همه زمان‌ها تحقق ندارد. لذا چه بسا در این زمان از آن عنوان و وصف خارج شده است؛ بلکه برخی امور دیگر هم ضمیمه آن شده که مشکلات و مسائلی را در کنارش ایجاد کرده است. پس با ملاحظه همین جهاتی که صاحب جواهر فرموده و به واسطه اینها می‌خواهد استحباب را به نحو مؤکد ثابت کند، می‌توان گفت استحباب منتفی می‌شود.

در این رابطه چند روایت دیگر هم وجود دارد که صاحب جواهر اینها را نقل کرده است. برخی از روایاتی که ایشان نقل کرده، همان روایات مطلق بوده که ما قبلاً خواندیم ولی روایات دیگری هم هست؛ مثل روایتی که در کافی آمده «عَنْ بَشِيرِ بْنِ حَمَزَةَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ: بَعَثْتُ إِلَى ابْنَةِ عَمِّ لِي كَانَتْ لَهَا مَالٌ كَثِيرٌ»، می‌گوید دختر عموی من کسی را فرستاد، نوشته‌ای فرستاد و این چنین نوشت: «قَدْ عَرَفْتُ كَثْرَةَ مَنْ يَخْطُبُنِي مِنَ الرِّجَالِ فَلَمْ أُزَوِّجْهُمْ نَفْسِي وَمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ رَغْبَةً فِي الرِّجَالِ غَيْرَ أَنَّهُ بَلَّغَنِي أَنَّهُ أَحَلَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي سُنَّتِهِ فَحَرَمَهَا زُفْرٌ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُطِيعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ وَأُطِيعَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَأَعْصِي زُفْرًا فَتَزَوَّجْنِي مُتَعَةً فَقُلْتُ لَهَا حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فَأَسْتَشِيرُهُ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَخَبَّرْتُهُ فَقَالَ أَفْعَلْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمَا مِنْ زَوْجٍ»^۱ طبق این روایت یکی از مردان قریش می‌گوید من دختر عمویی داشتم که مال فراوانی داشت و برای من کسی را فرستاد و نوشته‌ای که می‌دانی من خواستگار زیاد دارم، اما من قبول نکرده‌ام؛ الان که برای تو نوشته‌ام نه برای اینکه فکر کنی من میل و رغبتی به ازدواج با مردان دارم، لکن من شنیده‌ام که متعه را خداوند در قرآن حلال کرده و رسول خدا (ص) هم در سنتش آن را بیان کرده است. لکن کسی آن را حرام کرده است؛ من دوست دارم خدا و رسولش را اطاعت کنم و با آن شخص مخالفت کنم. پس بیا به صورت متعه با من ازدواج کن. بعد این شخص می‌گوید من بر امام باقر (ع) وارد شدم و با حضرت مشورت کردم؛ امام (ع) فرمود این کار را انجام بده، «صلی الله علیکما من زوج». اینجا حضرت فرموده انجام بده؛ از این استحباب و رجحان این عمل بدست می‌آید چون این کار در آن شرایط برای این منظور انجام شده است. مثل اینکه سؤال کرده بود آیا برای من ثواب دارد یا نه، حضرت فرمود اگر لوجه الله باشد یا خلافاً لمن انکره باشد، فلان ثواب را برای آن منظور می‌کنند.

این روایات و امثال اینها تأیید می‌کند این جهت را که واقعاً استحباب متعه در فرضی است که به عنوان مقابله با اهل بدعت و مخالفتاً للمنکرین، انجام شود. بالاخره در زمان‌هایی اینها شعار شیعه بوده و الان هم در بعضی مناطق این شعار شیعه است. اگر ملاک استحباب این باشد، طبیعتاً هر جا این امور و عناوین تحقق پیدا کند، استحباب هم محفوظ است. آن چیزی که از مجموع روایات بدست می‌آید این است که این مسأله در این صورت است که مستحب مؤکد می‌شود؛ سفارش‌های اکیدی هم که در مورد مراقبت نسبت به این امر صورت گرفته، گواه بر این مطلب است. مثلاً روایتی از مفضل وارد شده که به امام صادق (ع)

۱. کافی، ج ۵، ص ۴۶۵، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۱۴، باب ۲ از ابواب متعه، ح ۹.

عرض می‌کند که من می‌خواهم دانش خودم را در مورد متعه بالا ببرم؛ بعد شروع می‌کند اموری را بیان می‌کند. حضرت ده‌ها نکته راجع به آن ذکر می‌کنند. حالا نه اینکه آن نکات در صحت متعه دخیل باشد، ولی دقتی که ائمه (ع) در این مسأله داشتند که این موجب سوءاستفاده نشود و مفسدگی از آن برنخیزد، شاهد بر مدعای ماست. یعنی هم یک سری امور ایجابی و هم امور سلبی را ذکر کرده‌اند. از مجموع اینها بدست می‌آید که فلسفه و حکمت این تشریح این است که این یک راه چاره‌ای است که در راستای نیازهای طبیعی مردان و برای ارضای آنها و جلوگیری از گناه و زنا و در عین حال برای حل برخی از مشکلات و گرفتاری‌هایی که در جامعه وجود دارد - که اینها خودش بحث جداگانه‌ای دارد - پیشنهاد شده است. یعنی باز کردن راهی برای جلوگیری از گناه و معصیت و حل برخی از مشکلات. مجموع اینها نشان می‌دهد دلیلی برای قول به استحباب به نحو مطلق در مورد متعه وجود ندارد.

صاحب جواهر سپس در مورد روایتی که عمدتاً آنها را صاحب وسائل در باب کراهة المتعة آورده، می‌گوید اولاً آنها مکافات ندارند با این روایات، یعنی در یک حد و اندازه نیستند؛ چون روایاتی که به نوعی در آنها منع از متعه مطرح شده، اینها یا حمل می‌شود بر جایی که از آن فساد نساء و زانی که همسر دائمی دارند برمی‌خیزد، یا انجام این عمل موجب اتهام بر زنان می‌شود که در عرف پذیرفته نیست؛ مثلاً باعث می‌شود که آبروی خانواده‌ها برود و برای خانواده‌ها دردسر درست شود، یا حمل بر تقیه می‌شود. برای این روایات سه محمل ذکر کرده است که یا حمل بر تقیه می‌شود مثل منع امام صادق (ع) از حماد و سلیمان بن خالد؛ روایت مفضل بن عمر را هم که بر طبق آن امام فرمود «أَمَا يَسْتَحْيِي أَحَدَكُمُ أَنْ يُرَى فِي مَوْضِعِ الْعَوْرَةِ»، آن را هم می‌گوید حمل می‌شود بر اینکه تمتع و استمتاع و متعه منجر به فساد زانی شود که به عقد دائم کسی درآمده‌اند؛ یعنی برای آنها خدای نکرده مفسده‌انگیز شود و به وسوسه بیفتند. یا خانواده‌هایی که این کار ممکن است به قیمت آبروی آنها تمام شود و در فرهنگ و عرف آنها پذیرفته نباشد. ایشان می‌گوید این روایات «لا يقدح في اصل الاستحباب المراد منهم مع قطع النظر عن العوارض»^۱ خلاصه اینکه صاحب جواهر می‌خواهد بگوید لو لا این عوارض، استحباب ثابت است. لکن با این عوارض قطعاً استحباب کنار می‌رود؛ یعنی خود صاحب جواهر هم قبول دارد که استحباب در صورت بروز چنین عوارضی منتفی می‌شود و حتی ممکن است کراهت هم پیدا کند. چون اگر گفتیم استحباب ندارد، یعنی یک امر مباح می‌شود و مباح هم اگر این مشکلات در آن پیدا شود، مرجوح و مکروه می‌شود؛ این کراهتی که اینجا گفته می‌شود، غیر از کراهت در باب عبادات است. اینطور نیست که بگوییم ثوابش کم می‌شود؛ نه تنها ثوابش کم نمی‌شود بلکه مثل سایر مکروهات، مرجوحیت پیدا می‌کند.

پس صاحب جواهر گویا استحباب مؤکد را به خاطر این امور پذیرفته و البته روایات دیگر را دال بر رجحان می‌داند ولی تأکید استحباب را دایرمدار این امور می‌داند. لذا می‌توانیم بگوییم که صاحب جواهر می‌خواهد بگوید متعه استحباب دارد فی نفسها؛ البته به شرط اینکه این عوارض و مفسد نباشد. این استحباب هم مؤکد است، چون شعار شیعه است و رداً لمن انکرها انجام می‌شود؛ علامت مؤمن است. یعنی آن جهات را شاهد بر این گرفته که استحباب مؤکد می‌شود، نه برای اصل استحباب؛ ممکن است توجیه کنیم که صاحب جواهر می‌خواهد بگوید تأکید استحباب به واسطه این امور است و الا اصل استحباب از روایات استفاده می‌شود و چند مورد از آن روایات را هم نقل کرده‌اند. ولی همین استجابی که برای متعه ثابت شده، اگر با عوارضی

۱. جواهر، ج ۳۱، ص ۲۶۷.

مواجه شود، مشکلاتی برای خانواده پیش بیاورد یا مفاسدی به دنبالش باشد، این کنار می‌رود؛ یعنی اینطور نیست که با وجود این عوارض، استحباب به قوت خودش باقی بماند. اصل استحباب با ملاحظه این عوارض منتفی می‌شود و آن روایاتی که در باب کراهة المتعة آمده، یکی از وجوهی که صاحب جواهر این روایات را بر آن حمل کرده، همین است؛ لذا می‌گوید چه بسا استحباب در صورت این عوارض منتفی شود.

این مطلبی است که ایشان فرموده است؛ ولی باز هم عرض می‌کنیم که علی‌رغم برخی اخبار و روایاتی که استحباب متعه را به نحو مطلق بیان کرده، اما با ملاحظه روایاتی که به صراحت ثواب آن را منوط به وقوع متعه علی‌هذا الوجه کرده و برخی روایات دیگر، می‌توانیم بگوییم استحباب در این فرض ثابت است؛ اگر هم آن عوارض و طواری باشد که مکروه است، در عین اینکه اصل اباحه و مشروعیت متعه قابل انکار نیست.

سؤال:

استاد: مهم این است که در آن زمان این عمل چنین تلقی از آن بوده، البته در یک شرایطی پنهانی انجام می‌شده و تقیه بوده؛ در یک شرایطی شعار مؤمن و شیعه بوده ...

روایت دیگری که مؤید این نظر است این است: «عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَنِ الْمُتَعَةِ فَقَالَ هِيَ حَالًا مُبَاحٌ مُطْلَقٌ لِمَنْ لَمْ يُغْنِهِ اللَّهُ بِالتَّزْوِيجِ فَلَيْسَتْغَفَّ بِالْمُتَعَةِ فَإِنْ اسْتَعْنَى عَنْهَا بِالتَّزْوِيجِ فَهِيَ مُبَاحٌ لَهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا»^۱. ما می‌گوییم این قیود و شرایط در استحباب قطعاً دخیل است. بعضی‌ها از این روایت نتیجه گرفته‌اند که اصلاً برای کسی که همسر دارد، جایز نیست؛ لکن این غلط است. می‌خواهم بگویم که اینها نشان می‌دهد ما گاهی روایات را با قطع نظر از شرایط اخذ می‌کنیم و بعد یک سری چیزهای دیگر ضمیمه‌اش می‌شود و مشکل درست می‌کند.

تا اینجا هدف ما این بود که بحث مشروعیت نکاح منقطع و اشکالاتی که از نظر فقهی نسبت به آن مطرح می‌شود را بررسی کنیم. در رابطه با نکاح منقطع اشکالات زیادی وجود دارد و شبهات بسیاری مطرح است؛ ولی اکثر این شبهات جنبه فقهی ندارد. مثلاً آثار اجتماعی، آثار اخلاقی، اینها بحث‌هایی است که باید به آن پرداخته شود و پاسخ داده شود؛ ما فعلاً در این مقام نیستیم و الا از زوایای مختلف نکاح منقطع قابل بررسی است و شبهاتی در آن مطرح است و این شبهات چه بسا انعکاس واقعیت‌های موجود جامعه باشد و لذا ما با آن شبهات که حتی ممکن است در بین خود پیروان اهل بیت (ع) هم مطرح شده باشد، فعلاً کاری نداریم و باید در جای خودش مطرح شود. اینجا بیشتر هدف ما این بود که جنبه‌های فقهی مسأله مورد بررسی قرار گیرد، آن هم از حیث مشروعیت؛ و الا بحث‌های مربوط به احکام نکاح منقطع زیاد است. باید راجع به ارکان و شروط آن بحث شود که این خودش یک بحث مستقل است.

شرح رساله الحقوق

دو معیار برای ارزشمندی شنیدنی‌ها

بحث ما در مورد حق گوش به اینجا منتهی شد که حق سمع و گوش بر انسان این است که اول شنیدنی‌های خودش را کنترل و پاک کند و یک به طریق پاک برای ورود مسموعات قرار دهد و این محقق نمی‌شود جز اینکه فقط به شنیدنی‌های با قیمت و

۱. کافی، ج ۵، ص ۴۵۲، ح ۲؛ وسائل الشیعة، باب ۵ از ابواب متعه، ج ۲۱، ص ۲۲، ح ۲.

ارزشمند اجازه ورود بدهد؛ یعنی فقط چیزهای با ارزش را بشنود. حالا آن شنیدنی‌های کریم و با ارزش چیست؟ فهرستی از امور را می‌توانیم ذکر کنیم. دو معیار اینجا برای شنیدنی‌های ارزشمند ذکر شده است. شنیدنی‌های ارزشمند و مفید مثل شنیدن قرآن، شنیدن ذکر خدا که مبدأ عالم هستی است، شنیدن سخنانی که به معاد و مرگ مربوط است، شنیدن گرفتاری‌ها و مشکلات مردم که به دنبالش تلاش برای حل مشکلات مردم صورت می‌گیرد، شنیدن نام اهل بیت(ع) و سخن اهل بیت(ع)، شنیدن علم نافع؛ اینها همه از مصادیق شنیدنی‌های ارزشمند است. انسان باید راه گوشش را فقط برای این امور باز بگذارد؛ شنیدن چیزهای دیگر جز خسارت چیزی در انسان باقی نمی‌گذارد. این دو معیاری که امام سجاد(ع) برای شنیدنی‌های ارزشمند گفته‌اند چیست؟ «تُحَدِّثُ فِي قَلْبِكَ خَيْرًا أَوْ تَكْسِبُ خُلُقًا كَرِيمًا»، یک خیری را در قلب تو ایجاد کند یا یک خلق کریم و رفتار با ارزشی را برای تو کسب کند. شنیدنی ارزشمند را با این دو ویژگی یا خصوصیت توصیف می‌کند. این در حقیقت هم توصیف فوهة کریمه...

شنیدنی ارزشمند این است؛ یعنی اگر غیر از این باشد، شنیدنی ارزشمند نیست. شنیدنی ارزشمند به طور قهری در قلب انسان خیری را ایجاد می‌کند یا خلق کریم را کسب می‌کند. این دو چیز است؛ اینجا حضرت می‌خواهد به دو مسأله اشاره کند:

۱. ایجاد خیر در قلب

یکی اینکه در قلب و روح و روان و ذهن تو خیر ایجاد کند؛ خیر یک دامنه وسیعی دارد. هر چه باعث شود ظرف روح انسان وسعت پیدا کند این شنیدنی ارزشمند است. نمونه‌هایی که من عرض کردم، همه فوهة کریمه محسوب می‌شوند؛ چون در قلب انسان خیر ایجاد می‌کنند. شنیدن قرآن در قلب انسان خیر ایجاد می‌کند؛ شنیدن علم نافع برای انسان خیر ایجاد می‌کند، علم نافع روح انسان را بزرگ می‌کند و خیری در قلب و روح انسان ایجاد می‌شود. هر چه به وسعت روح و پاکی روح کمک کند، شنیدنی ارزشمند و قیمتی محسوب می‌شود. حالا بسنجیم که از صبح تا شب چقدر شنیدنی‌های بی‌ارزش بلکه ضد ارزشی از طریق گوش وارد قلب ما می‌شود. غیبت روح را کدر و ضعیف می‌کند، دروغ و تهمت؛ شنیدن این امور به جای اینکه در قلب انسان خیر ایجاد کند، شر ایجاد می‌کند و ناپاکی و بدی در قلب انسان حادث می‌کند. اگر کسی این کار را کند معلوم است که حق سمع را ادا نکرده است.

۲. کسب خلق کریم

معیار دوم «أَوْ تَكْسِبُ خُلُقًا كَرِيمًا» است. خُلُقُ کریم به چه معناست؟ شنیدنی قیمتی یک معیارش این است که انسان با شنیدن آن، خُلُقُ کریم کسب کند؛ آیا این امری غیر از اولی است؟ غیر از ایجاد خیر در قلب است؟ بله، ولی با هم پیوند دارند. خُلُقُ مفرد اخلاق است؛ اخلاق مفردش یا خُلُقُ است یا خُلُقُ. خُلُقُ به معنای صفت یا سرشتی است که در انسان تبدیل به عادت یا ملکه شود، به گونه‌ای که ناخودآگاه در ظرف خاص آن رفتار از او سر بزند؛ اخلاق هر چند مربوط به صفات درونی انسان است، ولی اگر صفات درونی انسان منشأ رفتاری در آدمی شود، آن هم به نحوی که ناخودآگاه این رفتار از او سر بزند، به این اخلاق می‌گویند. اگر کسی مثلاً به یک باره در شرایطی خاص کاری از او سر بزند، نمی‌گویند خلقش این است. مثلاً کسی که به محض عصبانی شدن فحش می‌دهد، این خلق اوست. کسی که ناخودآگاه فحش می‌دهد، این خلق اوست. اما اگر کسی به طور متعارف در صورت عصبانیت فحش نمی‌دهد اما ناگهانی اگر این کار را برای یک بار انجام داد در یک شرایطی، این را نمی‌گویند اخلاقش این است. این رفتار غلط است، چه عادت باشد و چه نباشد، اما خلق این است که آن صفت درونی که در

انسان ریشه دوانده و رسوخ کرده، باعث شود که انسان در فضا و شرایط خاصی که قرار می‌گیرد، ناخودآگاه آن رفتار از او سر بزند. یعنی بدون فکر و تأمل این عکس العمل را نشان بدهد.

یکی از معیارها و ویژگی‌هایی که حضرت اشاره می‌کند برای شنیدنی ارزشمند، آن است که موجب شود انسان یک خلق کریم یا خُلُق کریم و با ارزش پیدا کند. این خودش نمونه‌ها و مصادیق فراوانی دارد. آنچه که باعث شود رفتار انسان اصلاح شود. کلام معلم و مربی اخلاق، قرآن، یاد مرگ، همه اینها می‌شود شنیدنی ارزشمند.

پس شنیدنی ارزشمند دو اثر باید داشته باشد؛ حضرت دو معیار می‌دهد و می‌فرماید شنیدنی ارزشمند آن است که «تحدث فی قلبک خیرا» روح تو را روح خوب و پاک و بزرگ کند؛ هم روح و روان را، و هم رفتار را. لذا اینجا به دو جنبه اشاره می‌کند؛ شنیدنی ارزشمند آن است که روان و روح و رفتار انسان را خوب می‌کند. یعنی هم پندار آدمی و هم کردار آدمی را و هم گفتار آدمی را اصلاح کند. چون گفتار و سخن گفتن هم خودش یک فعل است؛ این گفتار، گفتار خوب با استماع خوب پیوستگی دارد. بعد فرمود دلیلش این است (که قبلاً توضیح دادیم که چرا باید گوش خودت را از ناپاکی‌ها پاک کنی و منزّه کنی و فقط آن را دروازه این امور قرار دهی) «فَإِنَّهُ بَابُ الْكَلَامِ إِلَى الْقَلْبِ يُؤَدِّي إِلَيْهِ ضَرْبُ الْمَعَانِي عَلَى مَا فِيهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ». این را اول بحث مفصل توضیح دادیم که جایگاه گوش چیست و چرا اینقدر مهم است؛ گفتیم دروازه است و گوش دروازه‌بان است. ان شاء الله بعد از ماه مبارک رمضان، احکام مربوط به عقد را دنبال خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»